

هدف تعالی انسان است

برهمن اساس در گفت‌وگویی که از پی‌می‌آید دکتر محمدرحیم عیوضی، جامعه‌شناس در تبیین ابعاد جامعه‌شناختی توسعه، دورنمایی از تحولات جامعه شناختی منتج به الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت را در ایران معاصر به بحث می‌گذارد...



برهمن اساس در گفت‌وگویی که از پی‌می‌آید دکتر محمدرحیم عیوضی، جامعه‌شناس در تبیین ابعاد جامعه‌شناختی توسعه، دورنمایی از تحولات جامعه شناختی منتج به الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت را در ایران معاصر به بحث می‌گذارد. توسعه مفهومی است مدرن، آیا در تفکر اسلامی مفهومی از توسعه وجود دارد که بتوان آن را با این مفهوم جدید (توسعه) پیوند داد؟ همانگونه که اشاره کردید توسعه مفهومی مدرن و غربی است، اما تلاش برای جهانی کردن این مفهوم، تلاشی بی‌فایده است. خیلی از جامعه‌شناسان و اندیشمندان غربی، امروزه این تلاش را محکوم می‌کنند. امروزه فرایند خطی بودن توسعه در میان جامعه‌شناسان غربی طرفداران اندکی دارد حتی اقتصاددانان غربی هم تک‌خطی بودن توسعه را به‌باد انتقاد می‌گیرند. با این حال، ما در اسلام معنایی فراتر از توسعه را می‌بینیم. توسعه جزئی از نیازهای تکاملی جامعه ما را پاسخگو است. ضرورت پاسخ به این نیاز، سبب شده که امروزه از مقوله‌ای به نام پیشرفت صحبت کنیم. پیشرفت معنایی فراتر از توسعه دارد. پیشرفت معنای تعالی را هم در خود دارد. در ادبیات دینی تعالی را داریم که هدف نهایی حرکت انسان در مقام خلیفه‌اللهی را مشخص می‌سازد. بخشی از نیازها و خواسته‌های انسان در مقوله توسعه جواب داده می‌شود اما این تمام تعاریفی را که دین از انسان دارد، پاسخ نمی‌دهد. ما باید در مسیر تعالی بعد معنویت را تعریف کنیم و توسعه بدهیم. حتی امروزه در غرب هم این مسئله لحاظ شده است.

توسعه یک واژه چند بعدی است که معناهای گوناگونی دارد. این می‌تواند در تأیید مطلبی که گفتم به کار رود. به این معنا که انسان دارای ابعاد گوناگون وجودی است؛ ابعاد دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... توسعه در بخشی از تاریخ غرب همواره متوجه بعدی از این ابعاد بود؛ مثلاً پس از نوزایی، اندیشمندان به توسعه اقتصادی تأکید داشتند. آنها فکر می‌کردند که اگر این مسئله (توسعه اقتصادی) رخ دهد، جوامع به وضع مطلوب خود می‌رسند اما بعدها مشکلات اجتماعی و سیاسی سبب شد تا این فکر پدید آید که این نوع توسعه (اقتصادی) همه مشکلات انسان را پاسخ نمی‌گوید.

لذا دیدند که انسان نیاز به حقوق سیاسی، حق شهروندی و کمال سیاسی دارد، از این‌رو بحث توسعه سیاسی مطرح شد و اندیشمندان زیادی لزوم این توسعه را گوشزد کردند. این بود که به تدریج توسعه سیاسی مقدم بر هر توسعه‌ای دانسته شد. اما باز هرچه بیشتر آمدند، دیدند که انسان نیازهای دیگری هم دارد. این بود که امروزه در غرب صحبت از توسعه انسانی است؛ به این معنا که انسان محور توسعه است. توسعه انسانی در این معنا مشترک دین هم هست؛ اما مراتب و سطوح این توسعه نقاط افتراقی است که بین تفکر دینی خودمان و غرب می‌بینیم؛ یعنی چه انسانی و در چه مرتبه‌ای؟

آیا در همین جاست که به لزوم طرح توسعه اسلامی- ایرانی پیشرفت می‌رسیم؟ دقیقاً، یعنی الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، برخاسته از همین دیدگاه و نیاز است. در واقع به این نیاز می‌رسیم که باید الگوهای موجود غربی را اصل قرار نداد و وارد فرایند الگوسازی شد که به موازات آن مفاهیم (غربی)، معیارها و مبانی دینی (اسلام) را هم در خود داشته باشد اما مقصود کنار گذاشتن همه آن مفاهیم پدید آمده در غرب نیست. به هر حال آن مفاهیم هم حاصل تجربه بشر در شرایط تاریخی مشابه بوده است. هدف در توسعه انسانی دین‌مدار تعالی انسان است و راه رسیدن به آن (تعالی) رویکردهایی است که در مفهوم توسعه غربی جزئی از آن را می‌بینیم. بنابراین در بحث از توسعه اسلامی باید به این 5 مرتبه توجه شود: 1- مفهوم‌شناسی 2- نظریه‌پردازی 3- روش‌ها 4- راهبردها 5- الگو. همه این 5 مرتبه باید براساس مبانی و آموزه‌های اسلامی صورت گیرند. در واقع الگو مرحله آخر این فرایند است که می‌توان از آن به توسعه اسلامی- ایرانی پیشرفت می‌رسیم؛ در نظام جمهوری اسلامی تعبیر کرد.

گفتمان‌های توسعه‌ای در ایران کمابیش از پیش از انقلاب تاکنون در کشور ما رواج داشته است. ضمن اشاره به مهم‌ترین آنها، جایگاه گفتمان توسعه اسلامی را در میان آنها تبیین کنید؟

در عرصه گفتمانی، واژه توسعه بین جامعه‌شناسان و اندیشمندان ما به شکل متفاوتی عرضه شده و طرفدارانی را داشته است. یک نظریه گفتمانی (توسعه) این است که چون توسعه یک مفهوم غربی است، لذا محقق ساختن آن برای ما ایرانیان، به معنای زیستن در گذشته غربی‌هاست. به این معنا که امروز ما دیروز آنها (غربی‌ها) می‌شود زیرا آنها قبلاً این فرایند را طی کرده بودند.

از این‌رو این گفتمان‌ها معتقدند که توسعه را باید کاملاً کنار گذاشت. گفتمان دیگر این بوده که این تجربه (توسعه) در جوامع غربی جواب داده و غربی‌ها به رشد و شکوفایی اجتماعی رسیده‌اند و ما هم همان مسیر را باید بییماییم. به‌نظرم ایران معاصر عرصه تضارب آرا در حوزه توسعه است. اما گفتمان دیگری هم هست که معتقد است، توسعه یک تجربه غربی است و ما می‌توانیم از این تجربه برای نوعی توسعه بومی خود بهره ببریم. از این‌رو در این نوع از گفتمان توسعه تأکید می‌شود که باید به بسترهای فرهنگی و اجتماعی خاص ایران در بحث توسعه توجه نشان داد. به یک معنا، این گفتمان تعاملی است بین فرایند توسعه‌غربی و جامعه ایران با خصایص

دینی و فرهنگی ویژه آن اما با یک مدیریت کلان دینی و بومی. اصلاً بومی‌سازی در همین قالب تعبیر می‌شود. در بومی‌سازی بسترهای تجربه بشر بسته نمی‌شود. خود غرب هم از تجارب بشر استفاده کرده تا به این موضع رسیده است. در هر الگوی توسعه‌ای باید از تجارب توسعه‌ای دیگر کشورها بهره گرفت. ما نیز باید این را در نظر داشته باشیم که الگوی پیشرفتی که قرار است بسازیم، برای جامعه ایرانی مبتنی بر فرهنگ ایرانی-اسلامی است. اگر به گذشته بازگردیم، متوجه می‌شویم که هر جا در ایران پیشرفت و مطرح شدن در عرصه جهانی بوده، این واقعیت در آن نهفته بوده که ما متکی بر همین فرهنگ ایرانی-اسلامی بوده‌ایم. انقلاب اسلامی هم مظهر چنین نگرشی است. به این معنا که انقلاب اسلامی فرایند هویت‌خواهی ملت ما در عرصه پیشرفت و توسعه در قالب اسلامی-ایرانی آن بود، اگر غیر از این بود، انقلاب اسلامی‌ای شکل نمی‌گرفت. انقلاب اسلامی فرایند بومی‌سازی پیشرفت و توسعه اسلامی را دامن زد.

از این جهت، شما پیدایی انقلاب اسلامی را به بحث هویت و هویت‌یابی و از دیگر سو، فرایند توسعه اسلامی-ایرانی در عصر جدید گره می‌زنید؟

همین‌طور است. من انقلاب اسلامی را نتیجه چالش بین هویت و توسعه‌خواهی جهت تحقق استقلال جامعه ایران می‌دانم، که در سطح وسیع‌تر در واقع چالش ایران معاصر با این عرصه است؛ یعنی چالش عرصه هویت با توسعه به‌منظور نیل به استقلال جامعه. ما در ایران معاصر به لحاظ تلقی‌های ناکارآمد از توسعه و هویت همواره با چالش‌های متعددی رویارو بوده‌ایم. این چالش‌ها به نوبه خود مانع استقلال‌خواهی هویتی در ایران شده است. آنجایی که با صرف رویکرد غربی اراده کرده‌ایم که روند توسعه در ایران را شکل دهیم و از این طریق به استقلال برسیم، حاصل آن جز شکست و وابستگی نبود. نیز آنجایی که خواستیم صرفاً از طریق ملی‌گرایی افراطی و متأثر از غرب توسعه را به پیش ببریم، باز هویت خود را به خطر انداختیم و حاصل آن نرسیدن به استقلال و تشدید از خودبیگانگی و وابستگی بود. در تحول منتج به انقلاب اسلامی دگرگونی در عرصه توسعه با رویکرد اسلامی و ایرانی محافظ هویت‌خواهی، توانست جامعه را به استقلال برساند و در واقع- همانگونه که گفته شد- 3 دهه انقلاب اسلامی چالش پویایی نسبت بین استقلال و هویت در فرایند توسعه بود.

شما در جایی از سخنانتان به مدیریت کلان بومی و دینی اشاره کردید. در وجه سیاسی، این مدیریت (یعنی مدیریت اسلامی) چگونه باید اعمال شود تا آن مبانی و آموزه‌های دینی از نظریه پردازی تا الگوسازی و پارادایم‌سازی در امر توسعه اجرا شود؟

مدیریت‌ها از حیث روش، قاعده، اسلوب و مسائل دیگر نیاز به مرجع دارند. مرجع در مدیریت‌ها چه در غرب و چه در جامعه ما به رویکردهای کلان بازمی‌گردد. از درون رویکردهای کلان است که رویکردهای خرد شکل می‌گیرد. رویکردهای خرد آنهایی هستند که اکنون می‌بینیم، شما به رویکرد سیاسی در مدیریت اشاره کردید. در اینجا ما می‌خواهیم به سیاست و سیاسی بودن نگاه دینی داشته باشیم. اگر به تعاریفی که امام(ره) و اندیشمندان دینی و ائمه ما از سیاست داده‌اند نگاه کنیم، قطعاً قالب‌های نو، خلاق و ابداعی را درون آنها خواهیم دید. این قالب‌ها و تعاریف را در تلقی غرب از سیاست نمی‌بینیم. بنابراین باید وجه اختلاف مفهومی با غرب را در ابعاد توسعه در نظر آوریم. به این معنا که مثلاً در توسعه سیاسی، باید پرسید که چه سیاستی؟

بحث دوم، خود بحث توسعه است. گفتیم که توسعه غربی پاسخگویی نیازها و ویژگی‌های جامعه اسلامی-ایرانی ما نیست. ما توسعه‌ای فراتر از توسعه غربی می‌خواهیم زیرا ما در جهان بینی و مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی با غرب متفاوت هستیم. برای مثال انسانی که در ایران موضوع توسعه سیاسی است تعریف متفاوتی از انسانی که موضوع توسعه سیاسی در غرب است، دارد. اگر از این منظر بنگریم، توسعه سیاسی باید با نگاه به منابع مستند و مدلل دینی بازگویی و بازخوانی شود؛ یعنی ببینیم که در فرایند توسعه سیاسی برای جامعه این منابع و مأخذ (دینی) تا چه اندازه می‌توانند فرایند توسعه سیاسی را تولید کنند.